

لوازمات فقهی کرامت ذاتی انسان از دیدگاه آیت الله محسنی^(ره)

سید عیسی جوادی غزنوی^۱

چکیده

کرامت انسان یکی از بحث‌های مهم جامعه مدرن است در مورد اینکه کرامت انسان آیا ذاتی است و یا اکتسابی؟ بحثی است که بین علمای بزرگوار همواره جریان داشته و مخصوصاً امروزه و در عصر جهانی شدن، که تعامل و روابط با کشورهای خارجی یک ضرورت پنداشته می‌شود، این مسأله اما وجود دارد که دیدگاه حضرت آیت الله محسنی در باره کرامت ذاتی انسان چیست و آیا بحث از نجاست ذاتی کفار در دنیای امروز پذیرفتنی است؟ یافته‌های تحقیق با تکیه بر شواهدی که از دیدگاه‌های آیت الله محسنی به دست آمده است نشان می‌دهد که ایشان هیچ انسانی را نجس نمی‌داند و انسان به موجب قاعده طهارت و کرامت ذاتی که دارد همیشه پاک است مگر در دو مورد استثنایی. به موجب این دست آورد، هم ازدواج با اهل کتاب درست است و هم ذبیحه اهل کتاب پاک. چرا که در ذایح حتماً اسلامیت شرط نیست.

واژگان کلیدی: کرامت انسان، کرامت ذاتی، لوازم فقهی کرامت ذاتی، آیت الله محسنی.

^۱ نویسنده و پژوهشگر علوم دینی.
دریافت: ۱۴۰۲/۳/۱۰

مقدمه

درباره‌ی انسان و شناخت جان و جایگاه، سرشت و سرنوشت او به طور کلی و کلان دو تا دیدگاه و نظریه وجود دارد؛ نظریه‌ی دین مدارانه و نظریه‌ی داروین‌گرایانه. نظریه‌ی داروینی معتقد است که انسان از یک تک سلول برخاسته، نمو کرده، میمون شده، در فرایند و پویای طبیعی خود، دُمب انداخته، و اینک انسان شده است! (ر.ک: موسایی افضلی، ۱۳۸۴)

پس در اصل و حقیقت، انسان یک جانوری از جانوران و حیوانی از حیوانات وحشی است که فقط زبان پیدا کرده و نطق بلد است! و شده است «الانسان حیوان ناطق»! و همین! این حیوان ناطق، برای بقا و ادامه حیات و حیوانیت خود در طبیعت؛ بر اساس «تنازع بقا»، باید با سایر حیوانات طبیعی دائم در حال نبرد و جنگ باشد! نظریه‌ی «گرگ‌گونگی انسان=انسان، گرگ انسان است» مبتنی بر این اندیشه است! (ر.ک: هابز، ۱۴۰۱، حسین بشیریه) چون که «تجاوز در سرشت بشر مخمّر است»! بر اساس این نظریه، انسان شاهکار خلقت نیست؛ بلکه اشتباه طبیعت است! انسان تافته‌ی جدا بافته از سایر موجودات و حیوانات این عالم نیست!

بر اساس نظریه‌ی «تنازع بقای داروینی» انسان، هیچ کدام فضیلت، کرامت، منزلت و برتری خاصی بر سایر حیوانات و موجودات و میمون‌های عالم هستی و آفرینش ندارد و کمال تراشی‌های از این قبیل برای او، ساخته‌ی انسان است که ناشی از حسّ خودبرتر بینی، سلطه‌گرایی، تفاخر و ذات‌پنداری اوست و اعتباری هم نداشته نمی-تواند!

نتیجه‌ی اخلاقی هم، که از این تفکر پدیدارگرایانه گرفته شده و می‌گیرند این است که همان مقدار که سایر حیوانات و میمون‌های عالم از طبیعت برخوردار و بهره‌مند می‌شوند، نوع انسان هم، می‌تواند و باید، همان اندازه بهره‌وری داشته باشد و نه بیشتر؛ انسان نباید بر طبیعت تجاوز و زیاده‌روی کند و در یک «تنازع بقای مستمر» با سایر حیوانات باید رقابت کند و چیزی به چنگ آورد و بخورد و همین! و انسان

دیگر در ذات خود، نه موجود دینی است و نه اخلاقی! و پای درس اخلاق و معنویت را در حوزه‌ی علم نگشایید و باز و دراز نکنید! علم احکامی دارد و اخلاق احکام دیگر! در مقابل این نظریات و دیدگاه‌های داروین گرایانه، نظریات دین باورانه قرار دارد که آدمی را هستی یافته‌ی ذات هستی بخش، ذاتاً کمال جو و کمال یافته، با خصوصیات صد در صد متفاوت و متمایز با حیوانات و جانوران میمونی، تجلی یافته‌ی روح و صفات الهی، دارای کرامت‌ها، فضیلت‌ها، امانت‌داری‌ها، دارای عقل، تفکر و خود ارادیت قوی و مسلط بر جان و جامعه و جهان خویش می‌داند؛ و هم از این رهگذر است که وی را «مسجود ملائک»، «خلیفه الله در زمین» دانسته، همه چیز جهان و طبیعت را مسخر و مستخدم او ساخته است.

بر اساس این نظریه، انسان مجبور نیست که برای به چنگ و دندان کشیدن همه چیز و هر چیز، با سایر حیوانات و یا با سایر هم نوعان خود، در نبرد و جنگ دائم و بی پایان به سر ببرد و «انسان، گرگ انسان» باشد! و چنگال نشان بدهد! نتیجه‌ی اخلاقی این نظریه این است که خالق هستی و خالق انسان، همه چیز را به صورت اهدایی و آشتی جویانه و مسالمت آمیز در اختیار انسان قرار داده و مسخر و سخریه‌ی او کرده است و تعدی، تجاوز و اسراف را هم، چه در طبیعت و چه در حق سایر هم‌نوعان جایز ندانسته است و آن را خلاف اخلاق انسانی می‌داند؛ و انسان ذاتاً هم، دینی است و هم، اخلاقی؛ چون که انسان است! = مدنی بالطبع است! تمدن ساز است!

نظریات انسان گرایانه دینی و شرقی، علم و عالمان طبیعی را به اصل مشترک و قابل قبول واژه‌ی «انسان» توجه و تنبّه می‌دهند که این واژه‌ی کاربردی برای انسان برای چه و به چه معناست؟ خود این واژه حامل و حاصل بار معانی و معنایی خاص و پرباری است!

انسان به معنای «أنس و الفت» داشتن است که روابط سالم و منطقی و عقلی و تفاهم آمیز با هم‌نوعان خودش داشته و ایجاد نماید! و از آن طعم و رایحه‌ی زندگی، سازندگی، سرزندگی، دیگر پذیری، مدنیت، فکر، فرهنگ، پیش رفت، تکامل و عقلانیت، مهر و عاطفه و... استشمام می‌شود!

کافی است تا در فرهنگ مدنی بشری خود فرمان و فراخوان بدهیم و فرمان بدهید که: بیاییم و بیایید تا انسان باشیم و از آن پس همه چیز ما، حلّ حلّ خواهد شد و همه‌ی ساحه‌های زندگی ما انسانی خواهد بود؛ چون که ما انسانیم و همه چیز ما، جهانی خواهد شد؛ چون که انسان جهانی است! و انسان یک نوعی است! = کلکم من آدم و آدم من تراب!

در خود غرب هم، قبل از نظریات داروینی، این نظریه‌ی گفته شده‌ی انسانی - الهی پذیرفته شده بود؛ و تا دیر زمانی مقاومت و مخالفت متولیان دینی در برابر نظریه‌ی جدید کپرنیک - گاليله‌ای «گردش زمین به دور خورشید» از آن جهت بود که می - خواستند بگویند که «نظریه زمین مرکزی» نباید از اعتبار بیفتد تا «انسان مرکزی و انسان محوری» از کار نیفتد و منزلت و محوریت انسان در جهان هستی و عالم کائنات باقی بماند و خدشه دار نگردد.

و از این سبب به گفته‌ی خود غربی‌ها و تحلیل گران تاریخ غرب «بسیاری از فیلسوفان، به خصوص دانشمندان علوم دینی به شدت از این نظریه رنجیدند و با کاهش اهمیت انسان به شدت مقابله کردند!» (جیمز آکوریگ، رنسانس، ص ۱۵) وقتی که غربیان از رد نظریه‌ی «زمین مرکزی» و بالتبع آن «انسان محوری» رنجیدند، قهراً از نظریه‌ی «انسان میمونی» چالز داروین انگلیسی نیز سخت رنجیده خاطر شدند؛ و لذا با صداهای بلند گفتند: «ما نمی‌خواهیم میمون و یا مثل میمون باشیم!» و به خصوص اشراف و اشراف زادگان مغرب زمین سوال انکاری و تعجب آمیز کردند که: «آیا ما از نسل میمون هستیم»؟!

فیلسوفان و عارفان و فقیهان مسلمان، متناظر و متناسب با دیدگاه و جهان بینی و شناخت‌شان از خدا و انسان و جهان، و روابط خویشاوند گونه‌ای آنان با یکدیگر، که سرانجام معتقد به مخلوقیت، کرامت، فضیلت، روحانیت، مسجودیت و خلیفه الهی انسان در زمین بودند، می‌بایست بنابر مبنا و اصول جهان بینی خود، به طهریت و طهارت ذاتی انسان هم تن در بدهند و بالتبع طهارت‌های فرعی، فقهی و اکتسابی انسان را هم توصیه نمایند که در واقع و عمل هم این اتفاق افتاده و فقه با عرفان و فلسفه تداخل و تعامل نمود! و انسان به انسان نزدیک شد و پیوند خورد!

البته در بین فقهای مسلمان، نظریات مختلف است و این مسأله از مسایل «معرکه آرای» فقهاست! ما در این مقال و مجال چند نظریه‌ی فقهی را به هدف روشن شدن یک نظریه‌ی جدی و جالب، نظریه‌ی فقهی آیه‌الله محسنی، را وا کای و بررسی می‌کنیم تا هم نظریه‌ی نوین یک فقیه نحل و زبر دست معاصر شناخته و روشن شود و هم یک مسأله مهم، ضروری و مبتلابه عموم فقهی بیان شود؛ زیرا مسلمانان امروزه با مهاجرت‌هایی که کرده‌اند و روابطی که با دنیای غرب و اهل کتاب و بین الملل دارند، در مباشرت‌ها و معاشرت‌های خود، با حفظ شرایط مسلمانی و مسلمان بودن و مسلمان ماندن، به شریعت و طهارت و احکام شرعی سخت نیازمند می‌باشند.

۱) آیت الله محسنی و طهارت ذاتی انسان

آیه‌الله محسنی اولاً بحث طهارت ذاتی انسان را، به خصوص در عصر حاضر و روابط مسلمان‌ها با جهان غرب، یک بحث کاربردی و به تعبیر خودش «بحث مهم مورد ابتلای عمومی» می‌داند؛ و ثانیاً اصل نظریه را این گونه مطرح می‌نمایند که:

«مشهور بین فقهای امامیه، نجاست کفار است؛ و هر کسی که مسلمان نباشد، نجس العین می‌باشد. مرحوم محقق در کتاب شرایع می‌گوید: ضابطه، کفر است که فردی از اسلام، ولو با ارتداد، بیرون رود و یا با ادعای مسلمانی به چیزی که از دین اسلام به طور ضروری دانسته می‌شود، انکار ورزد؛ همانند خوارج و غالیان» (شیخ محمدحسن نجفی جواهر الکلام، ج ۶، ص ۴۶)

صاحب جواهر البته در این مسأله تا آنجا بالا می‌رود که حتی می‌گوید: «فقیه‌ی که به نجاست کفار ملتزم نباشد، مذاق فقه و یا مذاق شریعت را در نیافته و آن را پذیرا نمی‌باشد!»

پس از طرح اصل نظریه، آنگاه آیه‌الله محسنی نظر شارح متن شرایع، یعنی صاحب جواهر الکلام را این چنین توضیح و نقل می‌دهد که: «بر این فتوا به سه دلیل در جواهر استدلال شده است؛ ۱- اجماع؛ ۲- نصّ قرآن مجید= أنّما المشركون نجس، ۳- احتمال ضروری بودن در مذهب شیعه یا استظهار آن.»

آنگاه آیه‌الله محسنی به شرح و بسط این نظریه می‌پردازد، سپس به نقد و بررسی اصل نظریه می‌نشیند، در اخیر هم اعمال و اعلام نظر خویش را می‌نماید.

۲) شرح نظریه نجاست کفار

آیت الله محسنی می‌فرماید که ما از نظر دلیل، کفار را به سه دسته تقسیم می‌کنیم.

۱- مشرکین و منکرین خداوند؛ مانند بت پرستان، کمونستان، دهریان و هر کسی که منکر آفریدگار و خالق عالم و قادر جهان است.

در مورد این دسته هیچ دلیل لفظی از قرآن و سنت بر نجاست آنان وجود ندارد و استدلال جمعی به آیه‌ی مبارکه‌ی «انما المشرکون نجس»، درست نیست؛ زیرا نجاست اصطلاحی فقهی است که دارای احکام مخصوص به خود است، و اثبات نجاست از کلمه‌ی «نجس» در آیه‌ی مبارکه بی دلیل است!

و ظاهراً «نجس» مستعمل در قرآن به معنای پلید و قذارت معنوی است، و چنین فردی لیاقت داخل شدن به مسجد الحرام را ندارد، چون نفس کافر به خاطر شرک و کفر پلید است.

اتفاقاً نگارنده به روایت معتبر السندی برخورده که تا کنون هیچ فقیهی را ندیده‌ام که به آن توجه نموده باشد. این روایت که مجلسی (ره) آن را از امالی شیخ صدوق در بحار الانوار ج ۱۸، ص ۳۶۶ نقل نموده است، دلالت بر طهارت مشرکان دارد! «فشرب رسول الله من ذلك الماء و اهرق باقیه»؛ امام صادق (ع) می‌فرماید: رسول اکرم در مراجعت از معراج، از ظرف قریش آب آشامید و بقیه را بریخت. مسلماً این ظرف که همراه مسافر بوده، کمتر از «گر» بوده است.

۲- اهل کتاب، مانند یهود و نصارا و مجوس؛ با بخشی که در کتابی بودن مجوس وجود دارد؟!

در مورد این دسته از اهل کتاب، روایات بر دو قسمت است؛ قسمتی دلالت بر نجاست دارد و قسمتی دلالت بر طهارت؛ مقتضای جمع صناعی و فنی بین این دو دسته، حمل دسته‌ی اول بر استحباب اجتناب است؛ و جمعی از محققین امامیه نیز بر طهارت اهل کتاب فتوا داده‌اند و ادعای اجماع بر نجاست در مورد این دسته ضعیف‌تر می‌شود. بنابراین، اهل کتاب، نجاست عینی ندارند.

۳- دسته‌ی سوم نواصب است که خوارج و محاربین اهل البیت (ع) نیز به آن ملحق

می‌شود. دلیلی که بر نجاست این دسته ذکر شده، موثقه عبدالله ابن ابی یعفر از امام صادق (ع) که: «فان الله تبارک و تعالی لم یخلق خلقاً أنجس من الکلب؛ و أن النَّاصب لنا اهل البيت لأنجس منه!»

۳) نقد نظریه

حرمت اکل و شرب، نجاست ملاقی با مسری بودن و تر بودن یک طرف، بطلان نماز و طواف در بدن و لباس منجس مثلاً، از کلمه‌ی تجسس در آیه مبارکه؛ بی دلیل است. صاحب جواهر با این که به این مطلب اعتراف ضمنی دارد، می‌گوید قرائن زیادی دلالت دارد که مراد آیه همان نجاست اصطلاحی فقهی است؛ ولی او یک قرینه را ذکر نموده که ضعیف است!

نگارنده تا کنون کسی را ندیده است که به طهارت این دسته، مشرکان و کافران کتابی، فتوا بدهد؛ و لذا می‌شود به اجماع فقها و یا ضرورت مذهب به نجاست این دسته حکم نمود؛ ولی در نظر ما اجماع محصل، تا چه رسد به اجماع منقول، حجیت ندارد!

و به عبارت دیگر، ما از این اجماع گمان هم به رضای معصوم یا به دلیل معتبر، پیدا نکرده‌ایم تا چه رسد به علم پیدا نمودن به یکی از این دو! پس مقتضای «قاعده-ی طهارت» پاکی کافران است!

۴) نظر مختار و اعلام نظر

پس مقتضای قاعده‌ی طهارت، پاکی مشرکان و کافران است. بنابراین، نجاست اهل کتاب و هم نجاست عینی هیچ انسانی در شریعت اسلام ثابت نیست؛ به چند دلیل:

۱- روایت عبدالله ابن ابی یعفر که نجاست را با تعبیر «نجس» و «نجس» ذو مراتب و دارای مرتبه دانسته است دلیل است بر اینکه نجاست کسی در شریعت اسلام ثابت نیست؛ چون نجاست فقهی مراتب ندارد و قابل شدت و ضعف نیست، پس تعبیر «انجس منه» در روایت، قرینه می‌شود که مراد «نجاست باطنی» است نه اصطلاحی فقهی؛ آنچه از سیره‌ی معصومین (ع) به طور جزئی به دست می‌آید این است که روایت باید حمل بر نجاست اصطلاحی شود؛

۲- تعبیر «نجس» در آیه‌ی قرآن کریم به معنای نجاست باطنی و معنوی است و

نه نجاست ظاهری و فقهی؛

۳- روایت معتبر السند در بحار الانوار که می‌فرماید رسول الله در بازگشت از معراج از ظرف مشرک، آب نوشیدند و یقیناً به اندازه‌ی کُر هم نبوده است و آب قلیل بوده است.

۴- ادغای اجماع هم که در متن گفتار ما، تضعیف شد؛ و اصلاً اجماع در مورد، حجیت ندارد؛ به دلیل فتوهای که فقها داده‌اند و در واقع اجماعی که مخالف دارد نمی‌توند اعتبار داشته باشد.

نتیجه گیری

و اینک پس از بسط و شرح مسایل؛ و بعد از نقل و نقد نظریه مخالفین، و پس از تحلیل و اراییه دلایل، نتیجه و یا در حقیقت نتایجی که به وضوح و روشنی به دست می آید، از قرار ذیل است.

۱- نجاست عینی هیچ انسانی در شریعت اسلام ثابت نیست؛ مقتضای قاعده‌ی طهارت، پاکی هر انسان است؛ مگر به واسطه‌ی عوارضی چون: گوشت خنزیر، یا شراب و نجس دیگری که در صورت خوردن، لباس و تن نجس شود، حتی مسلمان فاسق، واجب است از آن پرهیز و اجتناب نمود.

۲- ذبیحه‌ی کتابی غیر مسلمان، با حفظ شرایط تسمیه و قبله، پاک است و اسلام ذابح اعتبار ندارد.

۳- ازدواج با زن کتابیه‌ی غیر مسلمان جایز است؛ نگارنده قول به صحت را راجح می داند.

۴- قابل توجه است که مقام والای تکوینی انسان (=و لقد کرّمنا بنی آدم) قابل زوال نیست و کفر و فسق به استعداد عالی ضرر نمی‌رساند؛ ولی او را مستحق مجازات شدید می‌گرداند که چرا از سرمایه‌ی ذاتی خود در راه تکامل و هدف مندی خود، استفاده نبرده و خود را تا سرحدّ یک حیوان تنزل داده؟!

۵- از میان سه طایفه و گروه بررسی شده در این مقال و نوشتار، نجاست گروه خوارج و نواصب تذکر و تثبیت شد و ردّ نگردید؛ مرحوم مصنف در جاهای دیگری از نظریات خویش، به صراحت اظهار نموده است که: کلب نجس است، انجس از نواصب است؛ یعنی ناپاک تر و نجس تر از همه است.

۶- بلی، اگر کافر کتابی و غیر کتابی و حتی مسلمان فاسق، گوشت خنزیر، یا شراب و نجس دیگری را بخورد و لباس و تن او نجس شود، واجب است از آن پرهیز و اجتناب نمود.

۷- ولی نگارنده تا کنون از اهل کتاب، تا چه رسد به مشرکین و منکرین، اجتناب کرده است؛ و غرض این مقاله هم فتوا دادن نیست، بلکه طرح یک بحث فقهی می-

باشد و خوانندگان عزیز، باید به مراجع تقلید خود مراجعه کنند! = مذاق شرع = مذاق شریعت!؟

نقد و توضیح

گفتار اخیر مرحوم مصنف، آیه الله محسنی، مبنی بر اینکه: «نگارنده تا کنون از اهل کتاب، تا چه رسد به مشرکین و منکرین، اجتناب کرده است و خوانندگان باید به مراجع تقلید خود مراجعه کنند»، به اصل کلی «حلیت و جواز» خدشه و خللی وارد کرده نمی‌تواند و آن را خراب نمی‌سازد، زیرا این التزام عملی بر اساس نه حکم نظری و فقهی، بلکه بر مبنای ذوق فقهی فردی و مذاق شخصی فقیه صورت می‌گیرد، و این تعارض حکم با دلیل است و از درجه‌ی حجّیت و اعتبار به کلی ساقط می‌باشد؛ و شاید برای شخص فقیه صاحب مذاق حجّت باشد و لاغیر! چه برای فقیهان «مذاق گرای» چون صاحب جواهر الکلام، و آیه الله محسنی؛ و چه برای غیر ایشان از سایر فقیهان. عمیقاً باید توجه داشت که صاحب جواهر و مخصوصاً آیه الله محسنی شدیداً و معروفاً، فقهای «مذاق گرا» هستند! و این چنین است که آیه الله در مرحله‌ی حکم و تحلیل و نظر، فتوا به «حلیت و جواز» دارند و اما در مرحله‌ی التزام عملی، اجتناب و احتیاط نموده به یک نحوی غیر صریح و ضمنی پای «مذاق شرع» و «مذاق شریعت» را به میان آوردند و گویا شخصاً به آن ملتزم ماندند و عمل کردند!

منابع

۱. محسنی، محمد آصف، معجم الاحادیث المعتمر، نشرادپان، اول، قم: ۱۳۹۲.
۲. حدود الشریعه؛ بوستان کتاب، اول، قم: ۱۳۸۷.
۳. جوادی غزنونی، سیدعیسی، اندیشه‌های فقهی آیه الله محسنی، وحدت بخش، قم: ۱۳۸۷.
۴. حرکت اسلامی افغانستان، نشریه فجر امید، ارگان نشراتی حزب حرکت اسلامی، ش ۵۹، ثور ۱۳۸۰.
۵. النجفی الجواهری، شیخ محمدحسن، جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام، محقق و گرد آورنده: عباس قوچانی، نشر: دار احیاء التراث العربی، چاپ هفتم، بیروت ۱۲۶۲.
۶. افضلی، علی موسایی، معارف اسلامی ۱، انتشارات پیام نور، چاپ بیست و نهم، سال ۱۳۸۴.
۹. هابز، توماس لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، انتشارات نی، چ ۱۷، تهران، ۱۴۰۱.